



# حق‌انگاری قصاص در آیه ۳۳ سوره اسراء و فروع فقهی مترتب بر آن

احمد حاجی‌ده‌آبادی\*

## چکیده

ذیل آیه ۳۳ سوره اسراء، حاوی سلطنت، قدرت و امکان قصاص برای ولیّ دم مقتولی است که از روی ظلم کشته شده است. اگر امکان قصاص حق باشد - نه حکم - از آنجا که هر حقی چهار رکن «صاحب حق»، «متعلق حق»، «سبب حق» و «کسی که حق علیه اوست» دارد، می‌توان این چهار رکن حق قصاص را در آیه یافت و بررسی کرد. برخی نتایج مقاله عبارت‌اند از: حق بودن قصاص و نه صرف حکم بودن، حق‌الناسی بودن قصاص، نبودن حق قصاص برای مقتول و برای ولیّ دم، انحلالی بودن آن، جواز قصاص بدون تضمین دیون مقتول، اسراف نبودن قصاص همه شرکاء قتل به شرط پرداخت فاضل قصاص، تداخل قصاص عضو در قصاص نفس و حرمت قصاص به شیوه‌های غیرمتعارف.

واژگان کلیدی: ولیّ دم، قصاص، اسراف در قتل، حق، حکم.

## مقدمه

سوره اسراء یا بنی‌اسرائیل، هفدهمین سوره قرآن کریم است که در ابتدای جزء پانزدهم قرار گرفته است. این سوره، مکی بوده، در ابتدای سوره دستوراتی الزامی اعم از واجب و محرم بیان شده است، تا آیه ۳۳ که می‌فرماید:

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا: مکشید نفسی را که خداوند کشتن او را حرام کرده است، مگر از روی حق و کسی که مظلوماً کشته شود، برای ولی او قدرتی قرار دادیم؛ پس در کشتن اسراف نوزد که او یاری شده است.

از آیه شریفه احکام فقهی متعددی قابل استخراج است. این آیه از جمله آیاتی است که نویسندگان کتاب‌های آیات‌الاحکام در مبحث «جنایات» در کنار آیاتی همچون آیه ۱۷۸ سوره بقره، بدان پرداخته‌اند و از آن بحث کرده‌اند. پس از آنکه در ابتدای آیه حرمت قتل نفس بیان می‌شود، در ذیل آن برای ولی کسی که مظلوماً کشته شده، سلطنت و قدرت قرار داده شده است که کنایه از امکان قصاص قاتل می‌باشد؛ در عین حال از اسراف در کشتن نهی می‌کند؛ زیرا او یاری شده است. نوشتار حاضر به تحلیل ذیل آیه شریفه می‌پردازد. ابتدا از این مسئله بحث می‌شود که امکان قصاص، حق است یا حکم. هر حقی چهار رکن دارد: «صاحب حق یا من له‌الحق»، «کسی که حق علیه اوست یا من علیه‌الحق»، «متعلق حق» و «سبب حق». از این چهار رکن، بحث صاحب حق و متعلق حق، مباحث بعدی را تشکیل می‌دهد.<sup>۱</sup> موضوع اسراف و نهی از اسراف، به‌عنوان آخرین بحث مطرح می‌شود. علت تفکیک این موضوع آن است که اولاً، مباحث بسیاری دربردارد که جایگاه مستقلی می‌طلبد؛ ثانیاً، نهی از اسراف اگر خطاب به ولی دم باشد، آن را در متعلق حق و شرایط آن می‌توان بحث کرد، ولی محتمل است که خطاب به قاتل باشد.

۱. «سبب حق» (قتل عدوانی) پیش‌تر در مقاله‌ای بحث شد (ر.ک: حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۷، ص ۵۶-۲۵) و از آنجا که «من علیه‌الحق» بحث چندانی ندارد، بررسی نمی‌شود.

## ۱. امکان قصاص، حق ولی دم یا صرف حکم؟

اموری که به انسان واگذار شده است، به دو قسم «حق» و «حکم» تقسیم می‌شود. در حق، سلطه و اعمال قدرت وجود دارد و حکم، صرف جواز و ترک فعل است (سبحانی، ۱۴۲۳، ص ۱۸۴)؛ به‌همین دلیل میان حق خیار و جواز اکل و شربی که از آیه «کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُوا» (اعراف: ۳۱) به‌دست می‌آید، تفاوت است. حکم، قابل اسقاط و نقل و انتقال نیست، درحالی‌که حق غالباً قابل اسقاط و نقل و انتقال است.

اکنون پرسیده می‌شود اینکه ولی دم می‌تواند قاتل را قصاص کند، حکم شرعی است یا حق؟ به‌طبع در ابتدا باید به لسان ادله توجه کرد. اگر مستند قصاص، آیاتی چون «کَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقَصَاصُ فِي الْقَتْلِ» (بقره: ۱۷۸)، «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (بقره: ۱۹۴)، «وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» (شوری: ۴۰) و «كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» (مائده: ۴۵) باشد، بیش از حکم فهمیده نمی‌شود؛ چنان‌که از آیه «كَتَبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» (بقره: ۱۸۳) بیش از حکم فهمیده نمی‌شود، ولی آیه محل بحث با تعبیر «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا» (اسراء: ۳۳)، بر بیش از حکم دلالت می‌کند و از آن‌جا که حق بودن قصاص استفاده می‌شود. نیز از اینکه حکم با اسقاط ذی نفع از بین نمی‌رود ولی حق با اسقاط ذی نفع از میان می‌رود و اینکه مفاد آیاتی چون «فَمَنْ عَفَى لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْئًا فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ» (بقره: ۱۷۸) و «فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ» (مائده: ۴۵) سقوط قصاص با عفو صاحب قصاص است، می‌توان فهمید که امکان قصاص، حق است، نه صرف حکم.

اکنون اگر شک شود در اینکه مجعول، حکم یا حق است و کسی که مجعول مرتبط به اوست، آن را اسقاط کرده باشد، در این صورت اگر عموم یا اطلاقی باشد، بدان اخذ می‌شود و حکم به عدم سقوط می‌شود و در نتیجه عنوان حکم بدان داده می‌شود؛ به‌همین دلیل اگر در بقای سلطنت ولی دم بر قاتل، در فرض اسقاط حق قصاص شک شود، مقتضای اطلاق «وَمَنْ قُتِلَ مُظْلُومًا» (اسراء: ۳۳) آن است که جواز قصاص باقی است؛ چون آیه نسبت به دو حالت اسقاط و عدم اسقاط، اطلاق دارد و به‌فرض که در اطلاق آیه مناقشه شود، با استصحاب، حکم به بقای جواز قصاص می‌شود (مروج جزایری، [بی‌تا]، ص ۱۵۴-۱۵۵). البته برخی معاصران معتقدند در صورتی که در اطلاق

آیه نسبت به اسقاط و عدم اسقاط تردید باشد، در این صورت باید به آیات و روایاتی رجوع کرد که بر حرمت قتل نفس دلالت می‌کند و در نتیجه اگر ولیّ دمی که از قصاص گذشت کرده است و شک در سقوط جواز قصاص دارد، قاتل را بکشد، مرتکب قتل عمد شده، مستحق قصاص است (خویی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۴۸-۴۹). گرچه در مقابل، این عقیده مورد ایراد واقع شده است (مروج جزایری، [بی‌تا]، ص ۱۵۵).

به‌رحال جواز قصاص، حقی است که برای ولیّ دم تشریح شده است. هر حقی چهار رکن دارد: «صاحب حق یا من له‌الحق»، «کسی که حق علیه اوست یا من علیه‌الحق»، «متعلق حق» و «سبب حق». بحث را در ادامه حول این چهار محور قرار می‌دهیم.

## ۲. صاحب حق قصاص

### ۲-۱. صاحب حق قصاص، ولیّ دم یا مقتول؟

آیا حق قصاص صرفاً برای ولیّ دم جعل شده است یا ابتدائاً برای خود مقتول است و از مقتول به ولیّ دم او به‌ارث می‌رسد؟ آیا خود مقتول نیز سهم و حقی در قصاص دارد یا خیر؟ بحث حاضر مشخص می‌کند که اگر کسی مجروح شود، آیا می‌تواند پیش از آنکه بمیرد، قاتل را از قصاص نفس عفو نماید یا این عفو، ابراء مالم یجب و بی‌فایده است؛ زیرا تا زمانی که نمرده است، قصاص نفس ثابت نیست و وقتی مُرد، این حق به‌موجب آیه شریفه برای ولیّ او قرار داده شده است. همچنین اگر کسی دیگری را به قتل خودش امر کند یا در اتانازی، مرگ شیرین، مرگ در رقابت، دوئل و... آیا حق قصاص ساقط است؟

ظاهر آیه شریفه آن است که حق قصاص از ابتدا برای ولیّ دم جعل شده است، نه اینکه حق قصاص برای مقتول باشد و ورثه آن را به‌ارث ببرند (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۲۵۲). در مقابل برخی عفو مجنی‌علیه را نافذ می‌دانند و در پاسخ از استناد به آیه شریفه گفته‌اند: «این آیه در مقام اثبات اصل ولایت برای ولیّ دم است و ناظر به اینکه مولی علیه در زمان حیات خویش ولایت بر خود ندارد نیست» (سبزواری، ۱۴۱۳،

ج ۲۹، ص ۵۴). به نظر می‌رسد پاسخ مذکور صحیح نیست؛ زیرا مقصود استنادکنندگان به آیه این است که در آیه شریفه فقط برای ولیّ دم و آن هم در صورتی که شخص کشته شود، ولایت قرار داده شده است. به طبع وجود ولایت بر خود در زمان حیات، دلیلی می‌خواهد که در اینجا نیست.

گفتنی است ماده ۳۶۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، عفو مجنی‌علیه را پیش از فوت، مسقط قصاص و دیه نفس می‌داند.

## ۲-۲. قتل قاتل به وسیله غیر ولیّ دم

اگر کسی غیر از ولیّ دم بدون اذن او قاتل را بکشد، مرتکب قتل عمد مستوجب قصاص شده است؛ زیرا قرآن کریم می‌فرماید: «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ»، نه «لِكُلِّ أَحَدٍ»؛ در نتیجه فقط ولیّ دم مقتول می‌تواند قاتل را بکشد. ضمن آنکه بر قاتلی که به وسیله غیر ولیّ دم کشته شده باشد، «مَنْ قُتِلَ مُظْلُومًا» صدق می‌کند (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۷۴-۱۷۵). ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ قاتل را فقط نسبت به ولیّ دم مهدورالدم می‌داند و از ماده ۴۲۱ استفاده می‌شود که قاتل نسبت به مأذون از سوی ولیّ دم نیز مهدورالدم است.

## ۲-۳. نبودن حق قصاص برای ولیّ دم

اگر ولیّ دم صغیر باشد، آیا ولیّ ولیّ دم حق قصاص دارد؟ مثلاً زنی عمداً به قتل رسیده است. او شوهر دارد و در طبقه اول فقط یک پسر دوماهه دارد. شوهر، ولیّ دم نیست و ولیّ دم زن، پسر دوماهه‌اش می‌باشد. اکنون آیا شوهر می‌تواند از باب اینکه پدر ولیّ دم است، قاتل را قصاص یا عفو مع العوض یا عفو مجانی نماید یا باید صبر کرد تا ولیّ دم کبیر شود و اتخاذ تصمیم کند؟ موضوع اختلافی است و برخی فقها می‌گویند عموم یا اطلاقی نیست که دلالت کند ولیّ صغیر و مجنون در هر موردی حتی قصاص، ولایت دارند (همان، ص ۱۶۳). از این آیه استفاده می‌شود حق قصاص فقط برای ولیّ دم است، نه ولیّ ولیّ دم.

## ۴-۲. حق قصاص برای یکایک اولیای دم یا همگی (انحلالی بودن یا مجموعی بودن حق قصاص)؟

اگر شخصی کشته شود و چند وارث داشته باشد، آیا حق قصاص برای هر یک به‌طور مستقل جعل شده است؛ به‌گونه‌ای که با عفو برخی، حق قصاص بقیه ساقط نمی‌شود و در نتیجه به تعداد اولیای دم، حق قصاص وجود دارد یا اینکه یک حق قصاص برای همه اولیای دم وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که اگر برخی عفو یا اسقاط کنند، حق قصاص بقیه نیز از میان می‌رود و قصاص به دیه تبدیل می‌شود؛ به‌تعبیر دیگر اگر مقتول، چندین وارث داشته باشد، آیا هر یک به‌تنهایی حق قصاص دارند یا یک حق قصاص برای همگان وجود دارد؟ در فرض نخست، حق قصاص به‌تعداد وارث منحل می‌شود و در فرض دوم، یک حق قصاص برای مجموع ورثه هست؛ در نتیجه اگر برخی وارث، قاتل را عفو مجانی یا عفو مع‌العوض نمایند یا خواهان دیه باشند، بنا بر انحلالی بودن حق قصاص، دیگر ورثه‌ای که خواهان قصاص‌اند، می‌توانند قاتل را قصاص نمایند، ولی باید سهم دیه عفوکنندگان را به قاتل و سهم خواهان دیه را به ایشان بدهند، اما بنا بر مجموعی بودن حق قصاص، قصاص ساقط و به دیه تبدیل می‌شود؛ زیرا یک حق قصاص بیشتر نیست که برای مجموع ورثه در نظر گرفته شده است و اینک وارث، توافق ندارند. از اولی به انحلالی بودن حق قصاص و از دومی به مجموعی بودن حق قصاص تعبیر می‌شود.

در این باره اختلاف نظر هست و به‌طبع باید ادله حق قصاص را بررسی کرد. نسبت به آیه محل بحث، برخی فقها با استناد به آیه ۳۳ سوره اسراء معتقدند از این آیه استفاده می‌شود که حق قصاص انحلالی است (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵، صص ۱۵۳-۱۵۴، ۱۸۱ و ۱۸۸)؛ زیرا آیه برای طبیعت ولی دم و به هرکس که به او ولی دم گفته شود، حق قصاص قائل شده است (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۷، ص ۲۶۲/خویی، ۱۴۲۲، ج ۴۲، ص ۱۵۹). اگر کسی بگوید با عفو برخی اولیای دم قصاص ساقط است و دیه ثابت می‌شود، خلاف ظاهر آیه سخن گفته است (سبزواری، ۱۴۲۱، ج ۲۹، ص ۵۵۵).

آیت‌الله خوئی معتقد است در آیه شریفه سه احتمال می‌رود؛ نخست، اینکه مقصود

از ولی، مجموع وراث باشد و حق قصاص برای مجموع کسانی که وارث مال‌اند، جعل شده، حق قصاص قائم به مجموع است. احتمال دوم آنکه مقصود از ولی، طبیعی ولی باشد، نه همه یا تک‌تک ایشان؛ چنان‌که در مورد ملکیت خمس و زکات گفته می‌شود مالک، طبیعی فقیر یا طبیعی سید است. احتمال سوم اینکه مقصود طبیعی ولی، اما به شکل انحلال باشد؛ یعنی هرکس که بر او ولی میت صدق کند، حق قصاص دارد و حق قصاص او متوقف بر ثبوت حق قصاص دیگری نیست. ظاهر آیه شریفه احتمال اخیر است؛ زیرا حکم با انحلال موضوع، طبیعتاً منحل می‌شود و هرکس به او ولی گفته شود، حق قصاص دارد (خویی، ۱۴۲۴، ص ۲۳۹-۲۴۰). ایشان در رد احتمال نخست و دوم که حق قصاص برای مجموع ورثه یا طبیعی ولی دم باشد، به گونه‌ای که عفو و اسقاط یکی از اولیای دم باعث سقوط حق دیگران شود، می‌نویسد:

این مسئله علاوه بر اینکه فی‌نفسه بعید است، منافات با حکمت جعل قصاص دارد؛ زیرا جعل قصاص به جهت حق حیات است: «و لکم فی القصاص حیاة یا اولی‌الألباب». اگر حق قصاص برای مجموع ورثه یا طبیعی ورثه باشد، قاتل می‌تواند قصاص را از خود دور کند؛ با تحریک برخی ورثه و راضی کردن برخی ورثه، یا با مال یا غیرمال و در نتیجه با عفو یکی از ورثه، حق قصاص بقیه ورثه ساقط می‌شود و این از حکمت جعل قصاص بعید است؛ بنابراین ظاهر آیه شریفه آن است که حق قصاص برای یکایک اولیای دم قرار داده شده است (همان، ص ۲۴۰-۲۴۱).

با استناد به اطلاق آیه شریفه می‌توان بدین شکل نیز تقریر کرد که آیه نمی‌گوید «برای ولی دم حق قصاص قرار دادیم، به شرط اینکه سایر اولیای دم نیز رضایت بدهند». برخی این گونه نوشته‌اند: «آیه نمی‌گوید برای مجموع اولیای دم او سلطنت قرار دادیم» (مدنی کاشانی، ۱۴۱۰، ص ۱۷۱).

بعضی نیز نقدهای متعددی بر استناد به آیه ذکر کرده‌اند؛ از جمله:

می‌توان ادعا کرد که آیه از این جهت در مقام بیان نیست تا به اطلاق ولی نسبت به هریک از ورثه مستقلاً تمسک کرد. آیه فقط درصدد بیان جعل سلطنت برای ولی است به مقدار جنایت، نه بیشتر و به همین دلیل به دنبال آن آمده است: «فلا یسرف فی القتل» (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۸، ص ۱۰).

همچنین در نقد استناد به حکمت وضع قصاص، می‌نویسند:

اینکه فرموده این احتمال که حق قصاص قائم به مجموع باشد، با حکمت وضع قصاص منافات دارد، بسیار عجیب می‌نماید؛ زیرا از کجا معلوم شد که حکمت وضع قصاص همان استقلال هریک از ورثه در داشتن این حق است؟ بلکه شاید بتوان گفت قراردادن چنین حقی برای مجموع ورثه، با حکمت حفظ دماء ... مناسبت دارد (همان، ص ۹).

در نقد اشکال نخست می‌توان گفت: اولاً، اصل، در مقام بیان بودن متکلم است؛ ثانیاً، روایات عرضه اخبار متعارض، بلکه عرضه هر خبری بر قرآن کریم این معنا را تقویت می‌کند که قرآن در مقام بیان است؛ به تعبیردیگر اگر دو روایت، یکی حاکی از آن بود که هریک از ورثه به تنهایی حق قصاص دارند و دیگری آنکه حق قصاص مجموعی است، آیا نمی‌توانستیم با تمسک به ظاهر آیه شریفه، روایت نخست را بر دوم ترجیح دهیم؟ روایت صحیحہ ابی‌ولاد حناط در مورد مقتولی است که پدر و مادر و فرزند دارد و پدر، قاتل را عفو کرده است و مادر دیه می‌خواهد و پسر طالب قصاص می‌باشد و پسر اجازه قصاص به شرط ردّ سهم دیه مادر و ردّ سهم پدر به قاتل دارد (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۱۱۳). این روایت را به همین شکل می‌توان ارزیابی کرد و از عرضه آن بر آیه محل بحث صحت آن را دریافت. در نقد اشکال دوم می‌توان گفت آیت‌الله خوئی نگفته است حکمت وضع قصاص، استقلال هریک از ورثه می‌باشد، بلکه حکمت وضع قصاص، حیات است؛ حیات کسی که قرار بود قاتل او را بکشد و با جعل قصاص، قاتل از کشتن وی منصرف شده است. این حکمت با استقلال هریک از ورثه در قصاص، سازگاری دارد، وگرنه مجموعی بودن حق قصاص به گونه‌ای که عفو یکی سبب سقوط حق قصاص شود، این حکمت را تأمین نمی‌کند و به تعبیردیگر انحلالی بودن نسبت به مجموعی بودن حق قصاص، حکمت یادشده را بیشتر تأمین می‌کند.

## ۲-۵. ولایت یا عدم ولایت وارث معاون در قتل عمد مورث

یکی از موانع ارث، قتل عمد عدوانی است و اگر وارثی به‌عمد و عدوان، مورث



خویش را بکشد، از ارث محروم است و ولیّ دم به‌شمار نمی‌رود. این امر آنجاست که وارث، مباشر قتل یا سبب اقوی از مباشر باشد، ولی اگر معاون در قتل عمد و سبب، ضعیف‌تر از مباشر باشد، چه حکمی دارد؟ گفته شده است از آنجاکه چنین شخصی مرتکب قتل عمد نشده است و قتل به او مستند نیست، وارث و ولیّ دم به‌شمار می‌رود و از ارث محروم نمی‌شود:

بنابراین اگر فرض کنیم که پسری به دیگری دستور دهد که پدرش را به‌قتل برساند و او چنین کند، مانعی از ارث او وجود ندارد زیرا او حقیقتاً قاتل نیست و قاتل شخصی است که مباشر قتل بوده است (خویی، ۱۴۲۴، ص ۲۳۵).

در نقد مطلب مذکور ممکن است گفته شود شاید بتوان از آیه محل بحث استفاده کرد که چنین شخصی ولایت ندارد. پسری را در نظر بگیریم که تنها وارث در طبقه اول است و طمع به مال پدر دارد. اگر خودش او را بکشد، از ارث محروم می‌شود و به‌وسیله وارث طبقه دوم که ولیّ دم محسوب می‌شوند، قصاص می‌شود. او فردی را به قتل پدرش تحریک و تشویق می‌کند و سپس قاتل را عفو کرده، همه اموال پدر را می‌برد. سخن اینجاست که این دورزدن قانون، خلاف آیه شریفه محل بحث نیست؟ ظاهر آیه این است که جعل حکم قصاص در مورد ظلمی بوده که بر مقتول شده است: «وَمَنْ قُتِلَ مُظْلُومًا» و ولیّ دم با داشتن این حق، ظلمی را که بر مقتول روا یافته، از میان می‌برد. در اینجا این پسر با معاونت در قتل عمد پدرش، خود ظالم به‌شمار می‌رود؛ آیا منطقی است حق قصاص به ظالم داده شود؟

## ۲-۶. جنسیت ولیّ دم

آیا زنان ولیّ دم به‌شمار می‌روند که قصاص در اختیار ایشان باشد؟ آیا در ولیّ دم، رجولیت شرط است؟ گرچه با استناد به مذکور بودن واژه ولیّ، گفته شده است مؤنث اعم از زوجه، مادر، دختر و خواهر، ولیّ دم به‌شمار نمی‌روند، ولی باید گفت: واژه ولیّ گرچه مذکر به‌کار رفته است، اما اصلاً ناظر به جنسیت نیست و مقصود از آن وارث است که شامل زنان می‌شود؛ خاصه که در برخی آیات زنان، ولیّ به‌شمار رفته‌اند؛ برای مثال آیه: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (توبه: ۷۱)، مؤمنات را ولیّ برخی

دیگر معرفی کرده است (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۰، ص ۲۵۵)؛ به همین دلیل اطلاق آیه اقتضا می‌کند که حق قصاص برای زنان نیز هست (تبریزی، ۱۴۲۶، ص ۲۴۳).

## ۲-۷. ولی دم و زوجیت

زوج و زوجه، ولی دم در قصاص به‌شمار نمی‌روند و نمی‌توانند قاتل را از قصاص عفو کنند یا قصاص را اجرا کنند. از ظاهر سخن شیخ طوسی در الخلاف استفاده می‌شود که زوجه، ولی دم نیست؛ ظاهراً به این دلیل که ولی به لفظ مذکر به کار رفته است.<sup>۱</sup>

## ۲-۸. امکان استقلال اولیای هریک از مقتولان متعدد در قصاص

بر خلاف شرکت که تعدد قاتل و وحدت مقتول است، اگر قاتل واحد باشد و مقتولان متعدد، اولیای هریک از مقتولان به تنهایی حق قصاص دارند و اگر قاتل را قصاص کنند، حق خویش را استیفا کرده‌اند و استیفاء حق‌شان منوط به رضایت اولیای بقیه مقتولان نیست (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۸۴)؛ زیرا حق ولی دم هر مقتول منوط به اجازه و رضایت اولیای سایر مقتولان نشده است.

## ۳. متعلق حق، شرایط و موانع آن

### ۳-۱. امضایی یا تأسیسی بودن قصاص

در آیه ۱۷۸ سوره بقره: «کتب علیکم القصاص» به صیغه مجهول به کار رفته است که هم با تأسیسی بودن و هم با امضایی بودن حکم قصاص سازگار می‌باشد. در آیه ۴۵ سوره بقره، واژه «و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس» به کار رفته است که بیشتر ظهور در

۱. عبارت شیخ طوسی این‌گونه است: «لاترث الزوجة من القصاص شیئاً و إنما القصاص یرثه الأولیاء. فان قبلوا الدیة کان لها نصیبها منها. و قال الشافعی: لها نصیبها من القصاص. دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم و أيضاً: قوله تعالی (وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِیْهِ سُلْطاناً) و هذا ولی» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۵۳). ظاهراً آخر عبارت ایشان باید «هذه لیست بولی» باشد.

تأسیسی بودن دارد. در این آیه نیز گرچه ممکن است گفته شود واژه «فقد جعلنا» ظهور در تأسیس دارد، ولی نصّ در آن نیست و منافاتی با امضایی بودن نیز ندارد؛ بنابراین نباید اشکال شود که اگرچه حکم قصاص در میان اعراب جاهلی بوده، چرا واژه «فقد جعلنا» به کار رفته است که ظهور در تأسیس دارد؛ زیرا برای حکم امضایی نیز می‌توان واژه «فقد جعلنا» به کار برد. ضمن آنکه اگر مقصود از «سلطاناً» را علاوه بر قصاص، سلطنت در اخذ دیه بدانیم، ولو قاتل بدان راضی نیست، در این صورت این حکم تأسیسی خواهد بود؛ چراکه ظاهراً در میان اعراب پیش از اسلام، امکان اجبار قاتل بر پرداخت دیه نبود.

### ۳-۲. حق الناسی بودن قصاص

آیه شریفه می‌فرماید: برای ولیّ او سلطان و قدرت قرار دادیم. از این آیه استفاده می‌شود که حق قصاص، حق الناس است. از آیات «كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقَصَاصُ فِي الْقَتْلَى» (بقره: ۱۷۸) و «كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا» (مائده: ۴۵) یا آیاتی همچون «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» (شوری: ۴۰) و «فَمَنْ اغْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اغْتَدَى عَلَيْكُمْ» (بقره: ۱۹۴)، حق الناسی بودن قصاص استفاده نمی‌شود. آری! از ذیل برخی آیات پیش گفته همچون «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ» و «فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ...» حق الناسی بودن قصاص استفاده می‌شود.

### ۳-۳. لزوم یا عدم لزوم اذن ولیّ امر

برای قصاص حتماً اذن ولیّ دم لازم است؛ به گونه‌ای که کسی که بدون اذن ولیّ دم قاتل را می‌کشد، مرتکب قتل عمد موجب قصاص شده است، ولی آیا اذن ولیّ امر نیز شرط است؟ در این باره اختلاف نظر است؛ برخی لازم نمی‌دانند و اذن او را تشریفاتی می‌دانند و برخی لازم می‌دانند، اما ولیّ دم را که بدون اذن ولیّ امر قاتل را قصاص کرده است، مستحق تعزیر می‌دانند. در مجموع هیچ فقیهی نگفته است چنین ولیّ دمی مستحق قصاص می‌باشد. در تأیید نظر گروه نخست، می‌توان به اطلاق آیه تمسک کرد؛ زیرا در این آیه، سلطنت ولیّ دم منوط به اذن گرفتن از حاکم نشده است

(فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۲۲). حتی برخی ادعا کرده‌اند این آیه گویا در این امر صراحت دارد که می‌توان استیفای قصاص و دیه انجام داد، بی‌آنکه از حاکم اذن گرفت و جنایت نزد او ثابت شده باشد (اردبیلی، [بی‌تا]، ص ۶۷۳). به طبع اگر ولیّ دم نتواند پس از قصاص قاتل، ارتکاب عمدی قتل به وسیله او را ثابت کند، مرتکب قتل عمد موجب قصاص به‌شمار می‌رود.

از روایتی که در شأن نزول آیه از ابن‌عباس نقل شده است، روشن می‌شود که آیه محل بحث، به ولیّ دم اجازه نمی‌دهد مستقلاً و بدون اذن امام و حاکم، قاتل را قصاص کند:

عن ابن‌عباس فی قوله «فمن اعتدى علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدى علیکم» و قوله «و لمن انتصر بعد ظلمه فأولئك ما علیهم من سیبیل» و قوله «و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتهم به» و قوله «و جزاء سیئة سیئة مثلها» فهذا و نحوه نزل بمکة والمسلمون یومئذٍ قلیل لیس لهم سلطان یقهّر المشرکین و کان المشرکون یتعاطونهم بالشتیم والأذی فأمرالله المسلمین من یجازی منهم أن یجاوزوا بمثل الذی أتى إلیه أو یصبروا و یعفوا فهو أمثل فلما هاجر رسول الله ﷺ إلی المدینة و أعزّ الله سلطانه أمرالمسلمین ان ینتهوا فی مطالبهم إلی سلطانهم و لایعدوا بعضهم علی بعض کاهل الجاهلیة فقال «و من قتلَ مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتلِ إنه کان منصوراً» یقول ینصره السلطان حتی ینصفه من ظالمه و من انتصر لنفسه دون السلطان فهو عاص مسرف قد عمل بحمیة الجاهلیة و لم یرض بحکم الله: از ابن‌عباس نقل شده است که در مورد آیه «فمن اعتدى...» و «لن انتصر...» و «و ان عاقبتهم...» و «و جزاء سیئة...» و مانند آنها که دلالت بر مشروعیت قصاص می‌نماید، گفته است این آیات در مکه نازل شد، در زمانی که عده مسلمانان کم بود و سلطه‌ای نداشتند که بتوانند مشرکان را مقهور خویش سازند. در آن زمان مشرکان با توهین و اذیت با مسلمانان رفتار می‌کردند؛ در نتیجه خداوند به مسلمانان امر کرد که هرکس مورد اذیت ایشان قرار گرفته است، مقابله به مثل کند یا عفو نماید. زمانی که پیامبر ﷺ به مدینه مهاجرت نمود و خداوند شوکت و قدرتی به او ارزانی داشت، به مسلمانان دستور داد که در شکایات‌شان به سلطان‌شان رجوع کنند و همانند اهل جاهلیت برخی بر برخی تجاوز روا نسازند؛ لذا فرمود: «و من قتل مظلوماً...» خداوند می‌گوید ولیّ دم یاری شده به اینکه سلطان او را یاری می‌سازد تا داد خویش از ظالم

بازستاند و کسی که مستقلاً و بدون رجوع به سلطان، داد خویش را بازستاند، او گناهکار و مسرف است و به شیوه جاهلی عمل کرده و به حکم خدا راضی نگشته است (بیهقی، ۱۴۱۳، ج ۸، ص ۶۱).

#### ۳-۴. قصاص بدون تضمین دیون مقتول

اگر کسی عمداً و مظلوماً به قتل برسد و مدیون باشد، اولیای دم می‌توانند قاتل را قصاص کنند، ولی آیا امکان قصاص در صورتی است که اولیای دم، دیون مقتول را بر عهده گیرند یا چنین چیزی لازم نیست؟ به هر حال این امر فرصت مناسبی است که اولیای دم با قاتل مصالحه کنند و دیه بگیرند که در این صورت صرف دیون مقتول خواهد شد.

بسیاری از فقها گفته‌اند لازم نیست اولیای دم، دیون مقتول را تضمین کنند تا بتوانند قاتل را قصاص کنند. یکی از مستندات ایشان، آیه محل بحث است؛ زیرا در آیه، سلطنت ولیّ دم منوط به تضمین دیون مقتول نیست. البته برخی در اطلاق این آیه به گونه‌ای که شامل محل بحث شود، مناقشه کرده‌اند (فاضل لنگرانی، ۱۴۲۱، ص ۳۲۹).

#### ۳-۵. تصالّحی یا ابتدایی بودن دیه

در قتل شبه‌عمد، خطای محض و عمد فاقد شرایط قصاص، دیه ابتدایی است، نه تصالّحی و در نتیجه رضایت قاتل به پرداخت دیه شرط نیست، ولی در مورد قتل عمد واجد شرایط قصاص این پرسش مطرح می‌شود که آیا ولیّ دم می‌تواند از قاتل دیه بگیرد؛ گرچه قاتل به پرداخت دیه راضی نیست یا اینکه نیاز به مصالحه با او و رضایت او دارد؟ مشهور فقها به تصالّحی بودن دیه قائل‌اند. ممکن است کسی در ردّ نظر مشهور به آیه شریفه تمسک کند؛ زیرا در آیه برای ولیّ دم، سلطان بدون قید و شرط آورده شده است. آیه می‌فرماید: ولیّ دم مقتولی که ظلماً کشته شده است، سلطنت دارد، این سلطنت می‌تواند هم بر قصاص باشد و هم بر اخذ دیه. ضحاک نیز گفته است: «سلطان یعنی ولیّ دم مخیر است میان قصاص و گرفتن دیه» (جصاص، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۲۴). گفته شده است ابن‌جنید نیز به این آیه استناد کرده است و ولیّ

دم را مخیر میان قصاص و اخذ دیه می‌داند (سیوری، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۴۴۳). آنچه مؤید این برداشت مذکور می‌باشد، روایتی است که از ابن‌عباس ذیل این آیه وارد شده است: «إن شاء قتل و إن شاء عفی و إن شاء أخذ الدیة» (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۰، ص ۲۵۵) و «قال بینة من الله أنزلها يطلبها ولیّ المقتول القود أو العقل و ذلك السلطان» (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۸۱). در ردّ این سخن گفته‌اند این سلطنت مطلق نیست و مقصود سلطنت بر قصاص است؛ زیرا در ادامه می‌فرماید: «فلا یسرف فی القتل: ولیّ دم در قتل اسراف نوزد». البته اگر کسی ضمیر «فلا یسرف» را که «فلا تسرف» نیز قرائت شده است، به قاتل برگرداند، در این صورت سلطنت، مطلق و بدون قید می‌شود و در نتیجه می‌گوییم ولیّ دم می‌تواند از قاتل دیه بگیرد، گرچه او راضی نیست. نکته‌ای ممکن است سبب شود نتوان این سلطنت را مطلق دانست و آن اینکه اگر سلطنت را مطلق بدانیم، باید قائل شویم که ولیّ دم می‌تواند اعضای بدن قاتل را قطع کند، او را به بیگاری بگیرد، اموالش را اخذ نماید و...؛ چیزی که یقیناً نادرست است. در نهایت می‌توان گفت اگرچه سلطنت در این آیه مطلق است، ولی از آیات دیگر - مانند «فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» و «کتب علیکم القصاص فی القتلی» - فهمیده می‌شود که مقصود سلطنت بر قصاص است؛ خصوصاً اینکه قصاص از «قصّ» به معنای «تبع اثره» است؛ یعنی از جای پای دیگری پیروی کرد و پا به جای پای او گذاشت. گرفتن دیه، تبع اثره نیست؛ به عبارت دیگر از ادله قصاص فهمیده می‌شود که ولیّ دم می‌تواند همان کاری را با قاتل بکند که او با مقتول کرده است، نه اینکه پول بگیرد.

گفتنی است برخی سلطان را مجمل می‌دانند؛ زیرا محتمل است مقصود حجت، دیه یا قصاص یا حتی هرسه باشد (کیاهاراسی، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۲۵۹). البته اینکه سلطان شامل قصاص می‌شود، قدر متیقن است، ولی اینکه شامل دیه نیز بشود، معلوم نیست.

### ۳-۶. عدم جواز قطع عضو

آیا ولیّ دم می‌تواند به جای قصاص نفس، قاتل را قصاص عضو کند؟ مثلاً از قاتلی که به قصد قتل، دست دیگری را بریده و مجنی‌علیه مرده است، قصاص دست بگیرد؛

آیه حق قصاص را منحصر در نفس می‌داند (تبریزی، ۱۴۲۶، ص ۲۹۲).

### ۳-۷. جواز یا عدم جواز اخذ دیه از اموال قاتل عمد فراری

اگر قاتل عمد فرار کند، می‌توان از اموال او دیه گرفت و یکی از مستندات آن آیه محل بحث است (فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۷۴۱-۷۴۲)؛ زیرا قصاص که ممکن نیست و حکم به سقوط دیه مستلزم سلب سلطنت مطلق ولیّ دم می‌باشد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱، ص ۳۴۹)، اما بر این نظر ایراد شده است که مقصود از سلطان به‌قرینه «فلا یسرف فی القتل»، سلطنت بر قصاص بوده، در نتیجه آیه همانند دیگر آیات قصاص است و اصلاً متعرض دیه نشده است (همان). به نظر می‌رسد نمی‌توان از آیه امکان گرفتن دیه از اموال قاتل فراری را استنباط کرد. آیه شریفه متعلق حق را خصوص قصاص می‌داند.

### ۳-۸. حکم قصاص بدون ردّ فاضل دیه

آیا در مواردی که قصاص مشروط به ردّ فاضل دیه می‌شود؛ مانند قصاص مرد به‌خاطر قتل زن و قصاص بیش از یکی از شرکا، اگر ولیّ دم بدون پرداخت فاضل دیه، قاتل یا قاتلان را بکُشد، قصاص می‌شود؟ در واقع آیا پرداخت فاضل دیه شرط مهدورالدم‌شدن قاتل بوده یا تکلیفی است که بر دوش ولیّ دم می‌باشد؛ همانند اذن گرفتن از امام؟ گرچه ظاهر برخی عبارات و استفتائات آن است که تا زمانی که فاضل دیه پرداخت نشود، حق قصاص ثابت نیست (همان، ص ۱۱۲ / گنجینه استفتائات قضایی، سؤال ۹۵ و ۱۰۵)، ولی از آیه شریفه استفاده می‌کنیم که به‌محض اینکه شخصی مظلوماً کشته شد، ولیّ دم بر قاتل یا شرکای قاتل ولایت و سلطنت دارد.

## ۴. نهی از اسراف

### ۴-۱. قرائات گوناگون

در این‌باره قرائات گوناگونی صورت گرفته است:

**الف) فلائیسرف:** آنچه در قرائت حفص از عاصم و برخی از قرائات است، صیغه نهی غایب می‌باشد. در اینکه مرجع ضمیر غایب چه کسی است، دو احتمال به‌نظر می‌رسد: احتمال نخست، ولیّ دم است که نباید اسراف بورزد؛ در این صورت معنا روشن بوده، نهی از اسراف ولیّ دم به‌معنای آن است که ولیّ دم، غیرقاتل را نکشد یا قاتل را مثله نکند یا بیش از یک نفر را نکشد. احتمال دوم آن است که مرجع ضمیر قاتل است؛ یعنی کسی که می‌خواهد دیگری را بکشد. آنچه این احتمال را تقویت می‌کند اینکه «فلاتسرفوا» نیز قرائت شده است که در این صورت ضمیر آن با ضمیر «لاقتلوا» یکسان خواهد شد؛ یعنی کسی که می‌خواهد دیگری را بکشد، جان خویش را در معرض اسراف قرار ندهد؛ زیرا با کشتن دیگری، اولیای دم او را قصاص می‌کنند؛ پس این آیه نیز همانند آیه «ولکم فی القصاص حیاة» است که قاتل را از کشتن دیگران منع می‌کند. البته این معنا را برخی نپذیرفته‌اند (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۶۸). علامه طباطبایی در ردّ این مطلب می‌نویسد: «این معنا از سیاق آیه بعید است؛ علاوه‌براین لازمه‌اش این است که تنها ضمیر "انه" به مقتول برگردد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۱۲۳). شاید مقصودشان این است که میان جمله علت «انه کان منصوراً» و معلول «لایسرف» هیچ ارتباطی برقرار نیست؛ زیرا ضمیر انه به مقتول برمی‌گردد.

**ب) فلائیسرف:** برخی آن را به صیغه نفی خوانده‌اند که معنای آن «پس اسراف نمی‌کند» است؛ در این صورت این جمله، جمله خبریه است که در معنای امر بوده، مبالغه آن بیشتر از امر و نهی می‌باشد (راوندی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۴۲۳/ آلوسی ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۶۸).

**ج) فلاتسرف:** به صیغه نهی مخاطب یعنی «نباید اسراف بورزی» قرائت شود. در این صورت محتمل است ضمیر مخاطب به ولیّ دم یا قاتل برگردد. همچنین ممکن است به پیامبر ﷺ، ائمه و حاکم جامعه برگردد و آیه حاکمان را از اسراف بازداشته است؛ برای نمونه ثعلبی می‌نویسد: «و يجوز ان يكون الخطاب لرسول الله ﷺ والمراد منه الأئمة والأمة من بعده» (ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۶، ص ۹۷).



## ۲-۴. مفهوم اسراف

«اسراف» از «سرف» گرفته شده است و به معنای انجام کاری است که از حد عقلی یا عرفی امری تجاوز شود؛ همچنان‌که خوردن بیش از حد، انفاق بیش از معروف، ساختن خانه بیش از شئون و مقام و... اسراف محسوب می‌شود (مصطفوی، ۱۴۰۲، ج ۵، ص ۱۱۰).

## ۳-۴. مصادیق منصوص اسراف

در برخی روایات دو مصداق برای اسراف ذکر شده است: «کشتن کسی غیر از قاتل» و «متله کردن قاتل». اسحاق بن عمار می‌گوید: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم: مقصود از این اسراف که خداوند عزوجل آن را نهی کرده است، چیست؟ فرمود: «نهی آن یقتل غیر قاتله أو یمثل بالقاتل» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۳۷۱ / سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۸۱)؛ بنابراین ضمیر لایسرف به ولی دم برمی‌گردد. از امام علی علیه السلام نیز نقل شده است که اسراف در قتل یعنی کسی که قاتل نیست، کشته شود: «وَالْإِسْرَافُ فِي الْقَتْلِ أَنْ تَقْتُلَ غَيْرَ قَاتِلِكَ فَقَدْ نَهَى اللَّهُ عَنْهُ» (نصرین مزاحم، ۱۴۰۴، ص ۴).

در برخی روایات، مصداق دیگری برای اسراف ذکر شده است و آن قصاص قاتل بدون رد فاضل دیه به او می‌باشد:

عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلَيْنِ قَتَلَا رَجُلًا - فَقَالَ: يَخِيرُ وَلِيَهُ أَنْ يَقْتُلَ أَيُّهُمَا شَاءَ، وَيَعْرِمُ الْبَاقِيَ نِصْفَ الدِّيَةِ أَعْنَى دِيَةِ الْمَقْتُولِ، فَيَرُدُّ عَلَى وَرَثَتِهِ، وَكَذَلِكَ إِنْ قَتَلَ رَجُلٌ امْرَأَةً - إِنْ قَبِلُوا دِيَةَ الْمَرْأَةِ فَذَآكَ، وَإِنْ أَبَى أَوْلِيَآؤُهَا إِلَّا قَتَلَ قَاتِلَهَا - غَرِمُوا نِصْفَ دِيَةِ الرَّجُلِ وَقَتَلُوهُ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ (عياشى، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۹۱).

همچنین اینکه دو نفر در ازای یک نفر کشته شود، مصداق اسراف معرفی شده است (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۸۱).

## ۴-۴. اسراف و قصاص بیش از یک نفر از شرکای در قتل عمد

اگر چند نفر عمداً شخصی را به قتل برسانند، بیشتر فقهای شیعه معتقدند ولی دم

می‌تواند همه شرکا را قصاص کند؛ مشروط به اینکه فاضل دیه را به شرکا بپردازد. در اینجا شبهه‌ای مطرح می‌شود و آن اینکه آیا قصاص همه شرکا نوعی اسراف در قتل نیست که به وسیله آیه شریفه نهی شده است؛ گرچه فاضل دیه داده شود؟ قصاص دو یا سه یا چهار نفر و بیشتر در مقابل یک نفر، اسراف است و در نتیجه نمی‌توان همه شرکا را قصاص کرد، بلکه ولی دم می‌تواند فقط یکی از شرکا را قصاص کند. آنچه سبب تأیید این نظر می‌شود روایت ذیل است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ   قَالَ: إِذَا اجْتَمَعَتِ الْعِدَّةُ عَلَى قَتْلِ رَجُلٍ وَاحِدٍ حَكَمَ الْوَالِي أَنْ يُقْتَلَ بِهِمْ شَاءُوا وَ لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقْتُلُوا أَكْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ إِنْ لَمْ يَزَلْ يَقُولُ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ: از امام صادق   نقل شده است که فرمود: اگر عده‌ای بر کشتن یک شخص اجتماع کنند، والی حکم می‌کند که اولیای هریک را که خواستند، بکشند و بر ایشان جایز نیست که بیش از یک نفر را قصاص کنند. خداوند عزوجل می‌گوید: هرکس مظلوماً کشته شود، برای ولی او قدرت قرار دادیم، پس او در قتل اسراف نرزد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۲۸۵)..

در مقام ارزیابی به نظر می‌رسد قصاص همه شرکا، اسراف به‌شمار نمی‌رود؛ زیرا اولاً، اگر در شرکت در قتل عمد نتوان همه شرکا را قصاص کرد، راه برای آدم‌کشی باز می‌شود (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۲، ص ۶۶ / طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۵۶)؛ چراکه هرکس می‌خواهد دیگری را بکشد، سعی می‌کند برای خویش همدستانی بیابد و به‌خصوص تعداد شرکا را زیاد می‌کند تا احتمال اینکه خودش شخصاً به‌وسیله ولی دم انتخاب شود، کاهش یابد. اینکه در نظام حقوقی برخی کشورها از جمله ایران مجازات شریک مجازات فاعل مستقل است هم می‌تواند شاهدی بر قابل قصاص بودن همه شرکاء باشد.

ثانیاً، اسراف مفهوم ثانوی است؛ بدین معنا که اسراف یعنی تجاوز از حق؛ پس ابتدا باید حق روشن شود تا اسراف یعنی تجاوز از آن را بشناسیم. وقتی بر اساس روایات و اعتبار عقلی، ولی دم می‌تواند همه شرکا را با پرداخت دیه قصاص کند، پس قصاص همه شرکا اسراف نیست.

ثالثاً، این روایت از حیث سند ضعیف است؛ زیرا قاسم بن عروه نه توثیق شده است تا روایت موثق باشد، نه مدح تا روایت حسنه محسوب گردد (خویی، ۱۴۲۲، ج ۴۲،

ص ۲۹)، ولی برخی فقها روایت را معتبره می‌دانند (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۷، ص ۱۹۲). نرم‌افزار درایه‌النور این حدیث را صحیح دانسته است و قاسم‌بن‌عروه را امامی می‌داند که بنا بر تحقیق ثقة است.

رباعاً، برخی فقها اشکال دلالی مطرح می‌کنند. شیخ طوسی در الإستهصار می‌نویسد: این روایت را باید بر یکی از دو مورد زیر حمل کنیم؛ یا بر تقیه زیرا برخی فقها می‌گویند نمی‌توان همه شرکا را قصاص نمود یا بر اینکه روایت در صدد بیان این مطلب است که قصاص بیش از یک نفر بدون ردّ فاضل دیه صحیح نمی‌باشد (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۸۲).

براین اساس در فرضی که ولی دم فاضل دیه شرکا را ندهد، فقط یک نفر را می‌تواند قصاص کند و روایت را باید بر این معنا حمل کرد (تبریزی، ۱۴۲۶، ص ۶۶). شیخ طوسی در تهذیب می‌نویسد: «ظاهر این روایت ندارد که حتی اگر ولی دم فاضل دیه شرکا را بدهد، برای او قصاص شرکا جایز نیست» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱۰، ص ۲۱۸). به نظر می‌رسد نمی‌توان حمل شیخ طوسی را پذیرفت؛ زیرا لحن روایت ابای از چنین امری دارد. لحن روایت آن است که اصولاً قصاص بیش از یک نفر اسراف بوده، از آن نهی شده است.

گفتنی است برخی فقها به همین آیه برای قصاص همه شرکا تمسک کرده‌اند؛ همچون صاحب جامع‌الخلافاً والوفاق؛ زیرا در این آیه تفاوتی میان یک نفر و چند نفر نیست و نمی‌گوید: کسی که مظلوماً کشته شده است، ولی دم او در صورتی سلطنت دارد که قاتل یک نفر باشد (سبزواری، ۱۴۲۱، ص ۵۵۳-۵۵۴). برخی دیگر به همین آیه برای جواز قصاص همه شرکا استناد کرده‌اند (راوندی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۹۷/نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۲، ص ۶۶). شیخ طوسی در الخلاف می‌نویسد: «کسی که یک نفر یا هزار نفر او را کشته‌اند، مظلوماً کشته شده است؛ در نتیجه باید ولی دم سلطنت در قصاص داشته باشد» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۵۷).

فاضل کاظمی معتقد است: آیه دلالت واضح دارد بر اینکه استیفای حق قصاص یا دیه، متوقف بر اذن حاکم نیست (کاظمی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۲۲۲) و «بالجمله لایتجاوز فی طریق‌القتل ما حدّ له فی الشرع» (همان، ص ۲۳۳).

#### ۴-۵. تداخل قصاص عضو در قصاص نفس

گاهی قصاص عضو در قصاص نفس تداخل می‌یابد؛ مثلاً اگر کسی به قصد قتل با یک ضربه دست دیگری را قطع کند و او بمیرد، چه بدون فاصله زمانی و چه با فاصله زمانی، قصاص عضو در قصاص نفس تداخل می‌کند و ولی دم نمی‌تواند علاوه بر قصاص نفس، دست قاتل را قطع کند. برای تداخل به آیه محل بحث استناد شده است؛ زیرا در این‌گونه موارد، قصاص عضو، اسراف به‌شمار می‌رود (مدنی کاشانی، ۱۴۱۰، صص ۱۸۴ و ۲۱۲).

#### ۴-۶. حرمت قصاص نفس به شیوه‌های غیرمتعارف

آیا می‌توان برای قصاص قاتل از شیوه‌هایی چون آتش‌زدن، سنگ به سر وی زدن، با عصا به‌طور مکرر زدن و... استفاده کرد؟ با استناد به این آیه به «حرمت قصاص قاتل به شیوه‌هایی همچون سنگ‌زدن به سر، زدن مکرر با عصا، پرتاب از بلندی، غرق‌کردن، سوزاندن و...» نظر داده شده است (همان، ص ۱۷۱). ظاهر عبارت نویسنده آن است که حتی اگر قاتل از چنین شیوه‌ای استفاده کرده باشد، نمی‌توان به همان روش او را قصاص کرد؛ زیرا چنین کارهایی باعث تعدی به علاوه بر قصاص است و چون اسراف به‌شمار می‌رود، جایز نیست.

ممکن است در جایی که قاتل با چنین شیوه‌هایی مقتول را کشته است، با استناد به آیه «فمن اعتدی علیکم»، بر جواز چنین شیوه‌هایی برای قصاص قاتل شود، ولی اولاً، این آیه مماثلت در اصل اعتدا را اثبات می‌کند، نه در کیفیات آن؛ ثانیاً، به فرض وجود چنین اطلاقی، این اطلاق با «فلا یسرف فی القتل» تقیید زده می‌شود (همو، ۱۴۱۰، ص ۱۷۳).

#### ۴-۷. استحباب عدم قصاص

فخر رازی معتقد است از ذیل آیه، استحباب عفو از قصاص و اخذ دیه استفاده می‌شود:  
 فقوله: فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ مَعْنَاهُ: أَنَّهُ لَمَّا حَصَلَتْ لَهُ سُلْطَنَةُ إِسْتِيفَاءِ الْقِصَاصِ إِنْ شَاءَ، وَ سُلْطَنَةُ إِسْتِيفَاءِ الدِّيَةِ إِنْ شَاءَ. قَالَ بَعْدَهُ: فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ مَعْنَاهُ أَنَّ الْأُولَى أَنْ لَا يَقْدَمَ عَلَى إِسْتِيفَاءِ

القتل و أن یکتفی بأخذ الدية أو یمیل إلى العفو و بالجمله فلفظة «فی» محمولة علی الباء، والمعنی: فلا یصیر مسرفاً بسبب إقدامه علی القتل و یصیر معناه الترغیب فی العفو والإکتفاء بالدية كما قال: وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى [بقره: ۲۳۷] (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۰، ص ۳۳۵). نمی‌توان سخن ایشان را پذیرفت؛ زیرا «لایسرف» نهی است و بر حرمت اسراف دلالت می‌کند؛ چگونه از این حکم حرمت می‌توان نتیجه گرفت که «بهتر آن است قصاص نکند»؟

## نتیجه

۱. از آیه «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا» استفاده می‌شود که ولی دم می‌تواند قاتل را قصاص کند و این حق اوست، نه اینکه صرفاً حکم باشد.
۲. صاحب این حق قصاص، ولی دم است، نه خود مقتول و نه ولی دم او؛ این حق انحلالی است و نه مجموعی؛ محتمل است بگوئیم وارثی که معاون در قتل عمد مورث باشد، ولی دم نیست؛ زنان ولی دم‌اند، بر خلاف زوج و زوجه.
۳. حق قصاص، حق الناس است و منوط به اذن ولی امر و تضمین دیون مقتول نیست.
۴. قصاص همه شرکا در قتل عمد، اسراف نیست. اسراف، قصاص بدون رد فاضل دبه یا مثله کردن او یا قصاص عضو علاوه بر قصاص نفس یا کشتن فردی غیر از قاتل است.

## منابع

١. آلوسى، سيد محمود؛ روح المعانى؛ بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٥ق.
٢. ابن مزاحم، نصر؛ وقعة صفين؛ ج ٢، قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ١٤٠٤ق.
٣. اردبيلى، احمد بن محمد؛ زبدة البيان فى أحكام القرآن؛ تهران: المكتبة الجعفرية لإحياء الآثار الجعفرية، [بى تا].
٤. اصفهاني، محمد حسين؛ حاشية كتاب المكاسب؛ قم: أنوار الهدى، ١٤١٨ق.
٥. بيهقى، احمد بن حسين بن على؛ السنن الكبرى؛ بيروت: دارالمعرفة، ١٤١٣ق.
٦. تبريزى، ميرزا جواد؛ تنفيح مباني الأحكام كتاب القصاص؛ ج ٢، قم: دارالصدیقه الشهيدة، ١٤٢٦ق.
٧. ثعلبى نيشابورى، احمد بن ابراهيم؛ الكشف والبيان عن تفسير القرآن؛ بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٢٢ق.
٨. جصاص، احمد بن على؛ أحكام القرآن؛ بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٥ق.
٩. حاجى ده آبادى، احمد؛ «گستره حکم حرمت قتل و قصاص نفس در آیه ٣٣ سوره اسراء»، قرآن، فقه و حقوق اسلامى؛ ش ٨، بهار و تابستان ١٣٩٧، ص ٥٦٢٥.
١٠. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعة؛ ج ٣، ج ٢٩، قم: مؤسسه آل البيت، ١٤١٦ق.
١١. خوانسارى، سيد احمد بن يوسف؛ جامع المدارک فى شرح مختصر النافع؛ ج ٢، قم: مؤسسه اسماعيليان، ١٤٠٥ق.
١٢. خويى، سيد ابوالقاسم؛ مباني تکملة المنهاج (موسوعة الإمام الخويى)؛ قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخويى، ١٤٢٢ق.

۱۳. خویی، سیدابوالقاسم؛ مصباح‌الفقاهة (المکاسب)؛ تقریر محمدعلی توحیدی؛ [بی‌جا]: [بی‌نا]، [بی‌تا].
۱۴. خویی، سیدابوالقاسم؛ محاضرات فی الموارث؛ قم: مؤسسه السبطين العالمیه، ۱۴۲۴ق.
۱۵. راوندی، قطب‌الدین سعیدبن عبدالله؛ فقه‌القرآن؛ ج ۲، قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق.
۱۶. سبزواری (مؤمن قمی)، علی؛ جامع‌الخلاف والوفاق؛ قم: زمینه‌سازان ظهور امام عصر(عج)، ۱۴۲۱ق.
۱۷. سبزواری، سیدعبدالأعلی؛ مهذب‌الأحكام؛ ج ۴، قم: مؤسسه المنار، ۱۴۱۳ق.
۱۸. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر؛ الدر‌المثور فی تفسیر‌المأثور؛ قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۱۹. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن؛ الإستبصار؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۹۰ق.
۲۰. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن؛ الخلاف؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.
۲۱. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن؛ تهذیب‌الأحكام؛ ج ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۲۲. عیاشی، محمدبن مسعود؛ کتاب‌التفسیر؛ تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
۲۳. فاضل لنکرانی، محمد؛ تفصیل‌الشریعة فی شرح تحریر‌الوسیلة (القصاص)؛ قم: مرکز فقهی ائمه اطهار<sup>علیهم‌السلام</sup>، ۱۴۲۱ق.
۲۴. فخر رازی، محمدبن عمر؛ مفاتیح‌الغیب؛ ج ۳، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۲۵. فخرالمحققین، محمدبن حسن بن یوسف؛ إیضاح‌الفوائد فی شرح مشکلات القواعد؛ قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ق.
۲۶. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب‌العین؛ ج ۲، قم: نشر هجرت، ۱۴۱۰ق.

۲۷. قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لأحكام القرآن؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
۲۸. کاظمی، جواد بن سعد اسدی؛ مسالك الأفهام إلى آیات الأحكام؛ [بی‌جا]: [بی‌نا]، [بی‌تا].
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ چ ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۳۰. کیاهراسی، علی بن محمد؛ أحكام القرآن؛ چ ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق.
۳۱. مدنی کاشانی، آقارضا؛ کتاب القصاص للفقهاء والخواص؛ چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.
۳۲. مصطفوی، حسن؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم؛ تهران: مرکز کتاب للترجمة والنشر، ۱۴۰۲ق.
۳۳. مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا؛ گنجینه استفتائات قضایی (نسخه ۲)؛ قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی قضا، ۱۳۹۲.
۳۴. نجفی (صاحب جواهر)، محمد حسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ چ ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۳۵. هاشمی شاهرودی، سید محمود؛ «حق قصاص انحلالی یا مجموعی؟»، فقه اهل بیت علیهم‌السلام؛ ج ۱۷-۱۸، بهار و تابستان، ص ۵۶۳.